

کتب مرآت محمدی

۸۵، ۸، ۱۰

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۹۶۶

نه مجلس شورای اسلامی

Elizabeth

والسلام علی

14977

قصار و ثبت کتاب

20912

A circular purple ink stamp from the National Library of the Islamic Republic of Iran. The outer ring contains the text "کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران" (National Library of the Islamic Republic of Iran) at the top and "تاسیس ۱۳۵۷" (Established 1357) at the bottom. The center features a stylized emblem of the Islamic Republic of Iran, with the word "کتابخانه" (Library) written below it.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب: نهج المصالح

مؤلف: ابوالحسن علی دهلوی

مترجم: ...

شماره قفسه: ۱۷۹۶۶

۲۰۹۱۲۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵

مد الله ودره ...
۱۷۹۶۶
۲۰۹۱۳۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره دہیت کتاب

Y. 912

كتاب

مؤلف ابوالحسن محمد دهری

منہرجہ

۱۷۹۷۷ دود ۵۵۵

[illegible]

1V994

4-9531



بسم الله الرحمن الرحيم
أَحْمَدُ حَاصِلُ لَوْلِيَةٍ وَالشُّكْرُ تَابِعُ لِنِعْمَةٍ
وَالصَّلَوةُ عَلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَمَّا بَعْدُ
حَسْبُ كَوْنِ حَقِيرٍ الْفَقِيرِ إِلَى تَجَرُّدِ بَابِ الْوَالِدِ الْهَاسِمِ ابْنِ مُحَمَّدٍ
لَا يَجِيءُ حُرْمَتُهُمَا اللَّهُ مَعَ الْبَنِيِّ وَالْأُمِّ وَاصِلِي بِهِ كَمَا يَدْعُو كَيْفَ عِشَّةٍ
أَرَادَ بِهِ عِلْمُ دُنْيَا وَكَثْرَتِ مَنْ غَلَرَتْ كُنْهِ خَوَاطِرِ الْكَفَيَاتِ
أَسْوَ دَعْوَةٍ مَكُونَةٍ بَعْضُهَا زَبْرًا دِينِي وَاصْلًا رُوحِيًّا زَاهِدًا
الزَّ

رست و غرض از حقیر خواستش نمودند که در باب علم در است
چند کلمه برشته خیزد در آورده ماستدی و به سنجین و منتفی
سازده بوده باشد جمع حقیر ایشان را در کمال شرف و خواستش با
بایان دین و از جمله کتب فقهیه که در قول ایشان در نزد
حقیر امکان نیست لهذا در رشته احدی و از بهر آن و مانع
بعد از الف من جملة النبوة صلی الله علیه و آله و سلم و به سنجین
کلمه اخلاق را از اقوال فرائد شفق و مختلفه و به سنجین و به سنجین
و خاتمه بیان نمودیم و از راستی گردانیدیم بر بنده المصطفی
و الله المستعان و علیه السلام **فصل**
به کمال اول در ثواب تلاوت قرآن سب و از حدیث

میکند که بگوید که بخیر فارسی اراده خواندن کلام مجید را بدو فایده
شتر است بجا نماندند که دست دعا می خوانند شود
و ادعیه با نوره در حضور دعا می خوانند و دست بسم است و از
جمله بهترین دعاها در ابتدای تلاوت است که این است اللهم
بالحق انی لک و بالحق قل اللهم عظیم عظمی فی
واجعله نور البصر و شفاء لصدري و
نها بالهی و عنی و خرف اللهم ذین به لیس
و جمل به وجهی و نور به قلبی و تو به جسد
و نقل به سیرتی و از حق حق تلاوت به علی
لما عنک انا و اللیل و اطراف النهار و آخرنا
مع البنی محمد و آلک الاطهار الاخیار الاکابر
در هر روز

بوحمدک یا ارحم الراحمین اللهم صل علی محمد
و آل محمد أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم و بعد شروع تلاوت نماز فصل
بدانکه در فضیلت قرائت کردن قرآن و ثواب آن بدانکه قرآن
نازل شده است با فضیلت است عرب که آن لغت عرب است پس
هرگاه که قرآن عرب باشد و عرب است که رعایت کنند در
تلاوت آن قواعد لغت عرب خوانده اند و حال آنکه قرآن غیر
لغت عرب باشد و نازل شده است پس او را قرآن خواندند بلکه
عرب کنند قرآن است و خوانند آن که از خواندن است
و ایضا در حدیث است که رب قال للقرآن و القرآن
یکشده یعنی تلاوت کنند قرآن است که قرآن او را

میکنند در حین تلاوت و باز حدیث دیگر دارد و شنید که هر که
قرآن به طریقی بخواند یعنی غلط و یا تغییر صوت و تحریر آن مثل
غنا و غیره بخواند هم خواننده و هم شنونده هر کس که کارند و
قرآن است تراعت کند خدا و رسول هم در امان است
پس از خواهند بود و این کلمه در کلام محمد خود پیغمبر
و وقل القرآن تریلا یع بخوانند قرآن بواجب
نام و امتیاز و وف و الکضا حدیث بنویست
که پیغمبر و جود القرآن بخواند آراست
که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه سوال
کردند از این آیه الکفر فرمودند که الکفر بخواند
و لوف و معه و لوف و معه بخواند

آمدن هر وصفیت از خارج خود با صفات ذاتیه اش مثل
التقیح و جهر و تمس و رصاصه و شداید و استغنی و استغنی و
مقصود و مد لفظ و سلب و سلب و بعضی از صفات عارضیه
مثل تنفیه و صغیر و دین و تقنی و استطاعت و غیره و ترقیق
و بعضی از وجوب مثل وقف و وصل و کبر و وصل و کبر و
و بعضی مستثنی مثل اتمام و روم و اوعام و اتمام و اضعاء
و غیر اینها حکم باید و الحاق کردن لفظ است نظر
با کلمه شدت و کثرت و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
کردن با آن واجب و لازم است بر هر کس که قرآن خواند
محرر عایت کند قواعد تکرار و در تلاوت قرآن عایت
و آن است اگر فارغ بر تعلیم باشد و اگر سبب عطف و کلمه که

برتر نمیتواند یاد گرفت و یا آنکه کسی که این علم به خوب
میداند موجود باشد نظریه شریفه لا تکلف الله
نفسا الا وفسعهما معذوره خواهد بود از غنیمت صفات
عارضه و مستحبات که مذکور شد الا اعتبار دادن
و وفادار شدن حاج چنانچه مذکور شد اما کسی که
رعایت کند و سعی نماید در تحصیل این علم و درست خواندن
قرآن که قرآن در روز قیامت شفیع او خواهد بود و چنانچه
از حضرت رسول ص علیه و آله منقول است که فرمودند
بخوانید قرآن و درست که قرآن در روز قیامت شفیع
کنند و خواهد بود و او را و اگر قرآن او را شفیع کند
یقین رسالت خواهد بود و ایضا از آن حضرت منقول است

که فرموده افضل ترین عبارت تجلی است از درست خواندن
قرآن است و ایضا امام حسن عسکری ع در تفسیر خود میفرماید که
پدرم از آبای کرام خود و از آبای کرام خود تا کفایت یابد
الشداد و از پدر بزرگوار خود حضرت امیر المومنین ع و او
از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت
فرمود هر کس بخواند قرآن و عمل کند بآن چه که در قرآن
و بی او در دو کلمات و مکنات او را هر آینه قرآن در روز
قیامت او را دهر و ما در او را از خلتی بر پشت پوشانند
از لولای خود که دنیا و مافیها بعینیت که تری رشته از رشته های
ان حلقه بزنجیر و تاجی بر سر او بگذارند از نور که روشن آن تاج
بجور روشنی افتاب و ماه باشد در خانه های دنیا و ایضا

از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که
مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَكُلُّهُ آتٍ بِرَأْسِهِ که قاری
قرآن و این نوابهای بوقی برسد که بقیضای آیه کریمه
وَرَتَّلَ الْقُرْآنَ تُقِلَّ لَهُ قَبْرُهُ این مکتور شده عذر نمایند
وَالْيَقْدَارُ حضرت پیغمبر و آله منقول است که أَهْلُ الْقُرْآنِ
أَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتِهِ یعنی اهل قرآن خداوند و خاصان او بیند
و ایضا حدیث صحیح وارد شده است که در وقتی که قاری
قرآن به دفن کنند بر زمین خداوند جناب رتبه انوار در رسد
که ای زمین ادر عذاب کن که او بنده است بسته فرموده است
اینکه عرفی میکند که خداوند از جگه او را عذاب کند و
حال آنکه او قاری قرآن بوده است در دنیا و در اینجا هم
قرآن

قرآن بخواند و است در نزد خدا پس منقول است که مَنْ لَزِمَ الْقُرْآنَ
در نزد خدا نواب عظیم است تا دانند که نواب اہم به نواب خداوند
رجوع کنیم این رس که کجایش او را نداند و لابد شد که اکثر اهل ایمان
مخوذه و بعضی بقیضات در میان خود مکتور خواهد شد آیت الله
و تعالی پس رجوع میکنم بنقل ندان و بعد فایده است ان بجزان الله
تَعَالَى بداند که پیش از دلتان فایده شد ختم
و ندانند از جمله لوازم چون که بعضی گفته اند که حدیث است
بدندان از آن جمله ندان هر بر نوع است که مبتدیان و
است فایده است و در سر و اختلافت بسیار این هر یک
از اینها از چهار قسم روز مبتدیان قسم اول مبتدیان است که هیچ
مبتدیان و مبتدیان را را میکنند و این چهار دانند

در بخش لب لبان و غیره و غیره قسم دوم به چهار قسم است و اصل اول
 یعنی چهار است و این که چهار دهنده اند از این بخش متصل به شش است
 و سطح و غیره و غیره قسم سوم این است و این است هم نام و اصل
 نام این که عرب شد و نیز گویند و این که چهار دهنده اند
 از اطراف متصل به غیره و غیره و غیره قسم چهارم افراسی است
 و اصل افراسی جمع دهنده است و این که هم نش زده اند و می است
 عا از تقدیرین به قسم اند و یا بر سه قسم اول مواضع است
 و اصل تک خنده را گویند و این که چهار دهنده اند از جا چین
 متصل به غایب که در زمان آنهای بسته نمایان میشود قسم پنجم
 از افراسی مواضع است و اصل مواضع یعنی جای و جای حونه است
 و جای حونه هم زبان عرب است و میگویند و این که چهار دهنده اند
 اطراف

از اطراف متصل به مواضع نش از جانب راست و نش از جانب
 چپ از هر سمتی سه سطح و سه سطح و قسم ششم از افراسی که باشد
 نواحد و یا نواحد است با ذال پنج و این که چهار دهنده اند
 از اطراف متصل به مواضع و سطح و غیره و این که ابتدای این است
 این که است در حین بون یعنی ابتدای رویدن نش که از
 نش زده می است تا به مال اگر درین بین رویدند و نش
 بینا و آن دیگر رویدند و نش زده اند و این که نش زده اند و نش زده اند
 و آنکه اعلم و چون فارغ شدیم از ذکر این در این رجوع میکنیم در
 لغت و حرف بی و حرف آ که فصل در آنکه و حرف بی و حرف آ
 بعضی از اقرا و قلند که است و هشت حرف است و بعضی قلند و آن است
 که است و نه حرف است اما آن قلند که قایل شده اند که و حرف

حرف بی
 حرف آ
 حرف ق
 حرف ک

این است و هشت حرف است الف که منتقضه بقول سبحان و اعاد
 و میگویند که هجوه و الف هر که در صواب یک است و اگر هجوه یک است
 الف هم یک است و اگر هجوه ده است الف هم ده است و این
 به القیاس و بجای ده در مکتوبه هجوه را یکینده و ضعیف میگویند
 و هر دو ضعیف که یکینده میگویند هجوه را هجوه میگویند و بیشتر الف
 هم هجوه است لیکن اگر الف یک در الفی و حرفی است و واقع است
 الف هجیت یک هجوه است و هجوه در میان الف و هجوه و از
 نهاده اند و الفی گفته که و حرفی است و نه میگویند و الفی
 که هجوه اند و هجوه هم یک و از آن منتقضه بقول عرب و
 میگویند که هجوه قبول و که میگویند الف قبول و که میگویند و کس
 به الفات است و از برای این هم الفی است پس از برای این
 دادند

و دادند الف و هجوه در حروف هجوه نام و الفی در وی قرار
 داده اند که الف منتقضه است و نام منتقضه است و الف و هجوه
 اعلم و چون فقر در حکم و حرف هجوه نام منتقضه است و الفی
 بخارج آن فصل به الفی حروف است و معنی هم بر آن
 اند که هر حرف را میگویند و در این امر و از بر آن اند که هر حرف
 از میان خود پس از آن منتقضه است کرده اند و فقر و عدد و حروف
 بعضی از فقر داده اند که نامی و حرفی است و در سطر حروف او میشود
 یک اول حقی و یک ثانی و یک ششم و بعضی از فقر داده اند که و حرف
 همه در حروف حقی و بعضی حقی و بعضی حقی هم قرار داده اند
 و بعضی از فقر نامه حروف هجوه در هجیت حقی قرار داده اند
 حقی علیا و حقی علیا و حقی علیا و حقی علیا را هم گفته اند
 و بعضی از فقر نامه حروف هجوه را سواف و حقی علیا

[illegible]

قبیل از این مذکور شد اما آنچه در کمال فرقی است تا دانستند
و اگر هم شوی بعد از در نه فقط ندارد و فرج بر او هم در چهاردهم
فرج خدا و سبب مهربانی در این است و این سکه حروف را
سید به این می خوانند و اصل سینه به این همان نوک زبان است
که دیگر زبان به پنج نامه و فرج است که از آنها کلامی زبان است
از نوک حاصل فرج های نهانی سفلی است که نظر بر طبقه در است
یکه در حد وسط است که بعضی می گویند این میله فرج های
تنیای علی سینه چنانچه جناب عالم در فرج قلم العصر درا
آن سید محمد به فرجند در میان خود و در باب قرات در جان
خارج جان آن نموده است و فی هر همان است که مذکور شد
که در فرج های نهانی سفلی است تا دانستند فرج پاره هم و
او هم فرج نهانی است بای سوره است و در و فرجی
در

و میر حکمت و این چهار حرف به شغوی میگویند و اصل
ششم هم بهای میسدا اند اما آنچه در سبب از سر نهانی عین
بلکم لب ازین و آنچه در او نیز می است از میان لب بلکه فرج
به پروان لب و آنچه در سینه بای سوره است از تری لب
و آنچه در سینه از خلی لب است تا دانستند فرج مقدم فرج
میر و نون که کشیده شده بین و غنوی است و اصل غن
او زنی است ضعیف که از خشم بر فرج مرایه آن چون نون
مغشوشی است به تهمیم میگویند و در او این است ازین به فرج
الفرج قرار داده اند چنانچه اشارت آن در آن نقطه به
شش و نون که کشیده در نزد بای سوره قلب با غنیه سفینه
بسو و مثال شش بجل و یا الیم یا کاف
آن و از آن علم با التوا ب این بود که ای کاف حروف

از صفات درایم برهواره است که فقه مجتهد علامه است

دورف موسمی جمع در کلات و در فدا نه است که

جمع کرده اند بنی خ ص و ک سی ف ن ک

ع و آصل میخه همی فروشیدن صوت را میگویند خندنی

نایان در ادای تلفظ جوهر صدایش چندان پیرایان معینند

کہ کف اور اک میبکنہ یا عیاضی من مائتہ و نقرت

المصاحف فنما در آئینه و بانه حروف که مذکور **ع** است

مجلس است و در روزی چهار روز و در هر روز

۱۰۰

[illegible]

و این در عروق ظهوره اند و اعضاء دیگر بطریق دیگر

سوت است بخیر آن در دای مختلف است که پندیده و نظر

بسمه تعالی

۶۰

~~10/10/10~~
~~10/10/10~~
~~10/10/10~~
~~10/10/10~~
~~10/10/10~~

۳ تا و کاف نه پهنی و جبر فرار داده اند و کجایم از سینه

وَأَمَّا الرَّبُّ فَهُوَ سُبُّهُ وَفِيهِ رَحْمَةٌ شَدِيدَةٌ وَهُوَ دُفُّ شَدِيدٌ

مجموع در کلیات قطب این است و اصل صحیح ننیده

این است که زبان در ادای حفظ نشدن میسر می شود

سید آدامشور و غیاثی و فہم ہر قسم از بعضی ہا یہ

از خوه و استبداده و بعضی از رضوه اند و معروف بهی القدره

والتحقيق في جميع درج و عرف ل من و عرف و بعضی از افراد و عرف

مدتی تا که داد و ده قبل منوم و یای تا قبل منور الف می باشد

و اخلد لم نزع يمينه من الرضوخة و استمر ادا سيقف و اذرا

چشمه کرد اینها است در مورد کلمه معروف که در مورد است

و دروفی رخواه بدی و همست شج ح در کل

ضلع عرفی و اصل عرفی و بعضی بعضی و بعضی

در ارای حفظ شاه تعلیم یافته و از بعضی ادا تعلیم و ادا

پیشانی

که عروق در اجزای اندک و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
و حیوانی که در اجزای بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
غالب اوقات آنست که تجلیات و نور و شتابان در اجزای بزرگ
چنانچه که در اجزای بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
بقدر یک الف در اجزای بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
بصفت ایشانست چنانکه صفات فضا را از عروق در یک الف
صفت نمایند تا بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
صفت در اجزای بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
صفت در اجزای بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
که در اجزای بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
و اینست که عروق در اجزای بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
که تا بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
و اینست که عروق در اجزای بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
عروق در اجزای بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای
این کتب را در اجزای بزرگ و کثرت در اجزای بزرگ دارند و در اجزای

نبا شد ایضا در هر یک از این کلمات می شود که اگر می باشد و یا با کلمه ای
از غده و این کلمه از خود دارد و مثلاً کتاب و حال از جملات و حال
این که در این کلمه می رسد و در حالت رفتن مشهور و مشهور
رای که می باشد و به کلمه می رسد که می رسد و در این کلمه که
از کلمه می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه
تقصید و به کلمه می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد
عاریفه کلمه است و در اصطلاح کلمه از کلمه می رسد و در کلمه
و این کلمه است که با و می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه
ان کلمه در صوت بهم رسد و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد
و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه
مشهور و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد
بهم رسد و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد
و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه
می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد و در کلمه می رسد

بهر سه و یک هم از صفات عاریه گرفته است که بعضی از آنها است
 و اصل گرفته نفس است که از صفات عاریه گرفته است و بعضی از آنها
 که در ادای ان فوائدی در تخریب هم گرفته اند و یک هم از صفات
 عاریه میسر است انکه بعضی در اصطلاح قرار نوترون است و آن
 گفتنی است لیکن در اصطلاح قرار نوترون است و این سه حرفی را بعضی
 بگفته اند گویند که در ادای حسوت آنها ثبوت ازین بهر سه مثل
 صدای غصه و عارضه در ذوق در لزم چند کلمه است که در
 خارج مفصلی بیان شد و یک هم از صفات عاریه است
 و اصل حس عقلی در اصطلاح قرار تغییر و تدبیر است و این عقلی
 بالف که بمنزله باشد وجودی در که الف مدی و و او مدی و یک
 مدی باشند و اینها معتقد نیستند که گویند که در حفظ آنها تغییر
 و تدبیر و تدبیر را واقع میشود و یک هم از صفات عاریه
 گفتنی است اصل سخن نفس در اصطلاح قرار گرفته که گویند
 و این گفتنی است تغییر و تدبیر را در اصطلاح قرار گرفته است
 از نموده اند و این سه حرفی نفس نسبت به سبکی که هر کدام
 از آنها

در خارج خود و نسبت به آنکه که بهر سه است و نسبت به یک هم
 و این سه در اصطلاح هم گفتنی باشد و اصول جواز قول است
 و یک هم از صفات عاریه است انکه بعضی در اصطلاح قرار
 است و این سه حرفی در اصطلاح قرار گرفته است و این سه حرفی
 سخن و عارضه در اصطلاح نسبت به گویند که فعلی خارج از ادای
 نواز جده عارضه است و این سه حرفی را نیز نسبت به گویند
 و هر سه حرفی از برای صفات است و یک هم از صفات
 عاریه نسبت به که عارضه است از ادای است که بعد از
 انعام ثقیل از خصیوه بیرون مرآت و این گفتنی است و این
 شد و این و ساکنین که ادعای با غنیه و با اخفای نسبت گویند
 از اخفای با غنیه و قریب که شده و نباشد چند کلمه است
 در کلام مجید بسیار است از آن یک هم و این سه حرفی و نسبت به
 بشوند باید با غنیه باشد و در این انعام ثقیل نسبت به
 انعام ثقیل که از برای است چند کلمه است و در خارج هر کدام بیان
 شد و اله اعلم بالاقواب فصل بیاید و شصت

که در هیچ حرف مذکور هر که به خط هم رسد مثل نسبت که این
در قرات هم خوانده رسید مانند اکثر ذی الحجه را از حق را در حق
و این همه از خروج غای مستطیع و فمجه را از خروج غین می
و خدا و میجه را از خروج غای استقامت میجه و غین را از القیاس را اگر در
کثیر در رای محله شده و در حق در عروق مستطیع و ترفیق در
عروق مستطیع بعد از آن و عروق مستطیع که می در عروق مستطیع
بسته بخون و اگر در که مستطیع است و مستطیع مستطیع و مستطیع
نماند زیرا که مستطیع مستطیع قوت و مستطیع مستطیع مستطیع
و هر قدر مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
نوع مستطیع و نظریه و نظریه و نظریه و نظریه و نظریه و نظریه
المستطیع و مستطیع المستطیع و المستطیع المستطیع المستطیع المستطیع
که می در رای مستطیع و فمجه مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
مبون رای قرات مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
تیر قرات مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع

این را در تیر مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
که مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
که مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
با قوال مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
حد استمرت و استمرت در کلام مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
از مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
است استمرت مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
و مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
استمرت مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع
مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع مستطیع

چند کلمه این صریح را در کتاب خود را منع نموده ام که اگر کلمات
را بخوبی نخوانند که مستند است که شکر که تا به غیر از این است
و فقه اولیای علیته القدر را بلکه اگر کلمات را بخوبی نخوانند
نماند که نه فقه است و نه کلمه و تفسیر در سوره این
آیه است که به بعضی وقف یعنی بعد از آنکه تمام میسر شد
فوقیه و در هر کلمه است که هم کلمه میکنند بلکه تفسیر بعد
مراد از آن و در هر کلمه تفسیر در کلمات است که است
حتی خود که این موارد در نظم قرار است است اما اگر از خود
در کلام و شیعیه کلمه و فقه و لغت خوانده اند و این
مستند است یا نه است و یا نه موجب نقصان و مطهر
نماید که چنانچه بقا مذکور است پس باید سعی چنان در
تفسیر این علم شود که کلمه در معنی است از خود و فقه
و فقه بهتر آورده شود و چنانچه مناسب بار در کلام
بر کلمه

چند کلمه این صریح که در کتاب القرآن شریکان غیر از این
یا اولیای علیته را به کلمه در میان مردم است اولیست
که در سوره حمد هفت موصی است که هر کلمه حرف آخر
کلمه سابق به حرف اول کلمه لاحق مستفید کرد و بعضی بام
شکیان است به بر این که هیچ از غنی و فقیر و فقه
و عدم بین و قرار در کتب خود و در کتب خود آورده اند که کلمه
در بعضی کتب شریفان و در بعضی کتب از بعضی کتب
در نظم آورده شود در کتاب کتب الله است که شکیان
هفت است که در نزد به نقصان است که در کتب و کتب
کیوم است و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب
باید شریک که مراد از این باشد که دال الی الله را که از
اول کلمه است به کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

در حضرت امیرالمومنین علیه الصلوٰه و السلام احوال آنست که
الکتابان اربعین کتب است تا در آنکه استغاثه در نزد
بسم الله الرحمن الرحیم چهار وجه می باشد وقف در وقف
و در حداد و وقف در حداد و حداد در حداد تا در حداد
هر چهار وجه است و در حداد استغاثه در حداد
و در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
قرآن و در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
مسبوقان بوضوح چاه بردن بعد از کتب استغاثه ای بایه
بسم الله الرحمن الرحیم در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
مصدق در حداد بسم الله الرحمن الرحیم در حداد استغاثه در حداد
بسم الله الرحمن الرحیم در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
سورن نمیدانند و از آنکه استغاثه در حداد استغاثه در حداد
فوق این است که در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
استغاثه

استغاثه بوقی سورن است بسم الله الرحمن الرحیم در حداد استغاثه در حداد
عمران استغاثه در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
غیر سورن سورن که بسم الله الرحمن الرحیم در حداد استغاثه در حداد
حرفه در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
الکتاب در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
استغاثه در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
بسم الله الرحمن الرحیم در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
الکتاب در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
ایده بسم الله الرحمن الرحیم در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
هر سورن سورن ای قرآن غیر سورن سورن در حداد استغاثه در حداد
مدام استغاثه در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد
ایده بسم الله الرحمن الرحیم در حداد استغاثه در حداد و در حداد استغاثه در حداد

بسم الله سورہ سورۃ توبہ چہرست و سورہ توبہ از ابتدا
تا انتہای بسم الله نازل و بکلمہ ای برآة را قرار نموده
بسم الله سید انداخته و بچندین چون بسم الله ہم اقرن و در جمست
و اصل قرآن در جمست یعنی از روی دادند و از زبان سبب انداخته
از برای کفایت است و سورہ برآة از برای غلبہ گفتار
نازل شدہ است عجب با رفت در یکی جمع فرمودند و دانستند
در ادوای با سورہ برآة را بجا آورد و یا عترت را
غیر است در گفتن بسم الله و گفتن بسم الله در نزد
سورہ چہار و جم سید انداختہ و جم چہر و یک و جم منوع
ان و جم منوع منتفک گفتن بسم الله است سورہ نازل شدہ
و گفتن از سورہ ابتدا یعنی بگویند مثلہ و لا یقولین کہ
و بسم الله سورہ را وقف نمایند و از ابتدا سورہ گفتند
منع است ان از او جوایز است مثل شدہ سورہ جایز
ان است

در آخر نامه مذکور
از عدد ۱۰۰
مقتضای مبادی

کتابیه سوخته گزینش و غیره فصل بیست و دوم در بیان حکم
چند بخیر باین میشود حکم اول آنست که بای معنونه عاقبت
و ما بعد از آن باشد مثلثه ای الموت حکم دوم آنست که
ما قبل از موت و ما بعد از آن باشد مثلثه ای الموت حکم سوم آنست
اینست که عاقبت او را کین و ما بعد از موت نشود و تنذیر
و مثله و حکم چهارم آنست که ما قبل او و ما بعد او هر دو
موت باشد مثلثه ای و در این دو حالتی که باین آید حکم
اولی و دوم آنست که قرار از حدیثی که در حدیث آمده باینست
که حدیثی که در حدیث آمده است در حدیثی که در حدیث آمده است
قرار سوخته گزیده از حدیثی که در حدیث آمده است
و حدیثی که در حدیث آمده است و حدیثی که در حدیث آمده است
یعنی یکسره مشهور است که باین گزیده دارد و باین گزیده
هم از حدیثی که در حدیث آمده است و حدیثی که در حدیث آمده است

فرد در این قسم معنوی هم یافته باشد که در هر یک از این
شکلهای بعد یک الف مدی صفت داشته و امتداد این فاصله
در یک الف است به فتح نسیب و اگر سیلاب به سه که هر
باشد در الفا اختلاف کرده اند قرآنی در امتداد است و فاصله
عقرب است در تحت مدات حکمی و کور و فاصله و در تحت
اما در حالت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت
و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت
می شود زیرا که در حالت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت
نویس که معنی است در حالت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت
و کلمه و این کلمه در هر حال نویس که معنی است در حالت و صفت و صفت و صفت
در و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت
یعنی در حالت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت
مشترک و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت

از برای منوقت نه با و مرنا بنده و در بعضی از مواضع می
قرار در اینجا و اکنون او عطف است و با آنچه بعد از این
و یک جمله معجزانه در نزد عالم مع روات شایسته است
بیشتر از این که در اینجا به سینه بر تنه و سینه را نکرده بود
بسته اند در بعضی مواضع در سوره طه و در بعضی مواضع در
راویان عالم است و تفاوتی قوی این بیشتر نموده و عایت
استماع را در سوره است و در هر یک که در سوره مذکوره
استماع سوره در سوره در سوره نه از برای هر یک مکان
و از برای بعضی مکان قاف و قافیه در سوره
مذکوره و از جمله در سوره طه و انچه در سوره شوری
تسمیه الکاف تا که از حق تعالی است که در اینجا قاف
و بعد از آن که در عالم استماع است و بعد از آنکه

و اما از این که در شایسته که هیچ یک از این مواضع
که از برای بعضی حقیقت است زیرا که هر چه اخف باشد مطلوب
خواهد بود و اگر صدمه گفته نقد را و در اینجا هر چه که در خودی
صوت است و نقد و قافیه نیز نقد و قافیه و با بعد از آن که در اینجا
هم حقیقتی در در اینجا قافیه و با بعد از آن که در اینجا
از حقیقت به نقد و قافیه و با بعد از آن که در اینجا
در اینجا و واقع شده و با بعد از آن که در اینجا
صدمه کردن و با بعد از آن که در اینجا
صدمه کردن و با بعد از آن که در اینجا
بسته نای که در اینجا و با بعد از آن که در اینجا
و اما از این که در اینجا و با بعد از آن که در اینجا
را که در اینجا و با بعد از آن که در اینجا

منطق السور و شریک باشد که در ضعیف شرط و قوت موجب
 علول اول بر توط و توط اول بر توط و در میان کسب
 و هم که قوت و اثر است که ضعیف شرط و موجب
 قوت اول بر توط و توط اول بر توط است کی مبرر
 سه قسم است واجب و لازم و جنبه اما واجب در
 جبهه است که از قصد عرفی باشد و لازم در جبهه
 که سبب است از یکدیگر و جنبه از قوت است که سبب
 از قصد و با سکون عارضی باشد و سبب محتوی هم
 در هر سه اول باشد و در قی که در قرات عمل از
 بعضی طرف باشد لایب که قی که قرات مقتضی است
 در حکم توحید که سبب است از قی و ادب است
 از طریق غیر توحید و از قی که از قی است از قی

دقوی

و قوت ضعیف است من آن است که سابق مذکور است
 که مقتضی و مقتضی از قی است جنبه و توحید
 می و توحید که لازم در رساله قرات است و ذکر
 کرده اند و در توحید که مقتضی است که مقتضی
 مذکور است رجوع کرده به توحید که مقتضی است
 مذکور است از احوال مسلمانی بود و مقتضی که مقتضی
 و البته لازم است مجله مذکور جنبه که مقتضی است
 شود و بعد از آن که مقتضی است رساله مذکور
 خواهد شد آن که مقتضی است و از قی است
 پس باید این رجوع سکون را در قی است مقتضی است
 در چند قصد و فصل در بیان افهام که مقتضی است و ادب
 که مقتضی است که مقتضی است که مقتضی است و ادب

و قوت ضعیف است من آن است که سابق مذکور است
 که مقتضی و مقتضی از قی است جنبه و توحید
 می و توحید که لازم در رساله قرات است و ذکر
 کرده اند و در توحید که مقتضی است که مقتضی
 مذکور است رجوع کرده به توحید که مقتضی است
 مذکور است از احوال مسلمانی بود و مقتضی که مقتضی
 و البته لازم است مجله مذکور جنبه که مقتضی است
 شود و بعد از آن که مقتضی است رساله مذکور
 خواهد شد آن که مقتضی است و از قی است
 پس باید این رجوع سکون را در قی است مقتضی است
 در چند قصد و فصل در بیان افهام که مقتضی است و ادب
 که مقتضی است که مقتضی است که مقتضی است و ادب

این بدو که ای جوییده این علم را در کتب ادغام کرده اند که هر دو
علمی قرار دارند و این است که در علم غیبیه هر دو علم
بوده باشد عرف اولی را که در علم غیبیه است که گفته اند در عرف
ثانی که در علم غیبیه است ادغام نماید و همچنین ادغامی که در جیب
علم در ادغامی قرار این پنج موضوع است چنانچه در این مبحث در
ادغام برقرار گذاشتن بسیار فائده بصورتی است که هر کس که در این
در مقام ادغام خود خواهد شد پس بدو که در این موضوع ادغام
علم در ادغام نیست اولی در مورد ادغام این جزوه بعضی این را
از ادغام نمیدانند و بعضی میدانند و از ادغام است که قولی علم
بسته هم این در مورد ادغامی و بعضی و بعضی این در مورد ادغام
ندانستن را ادغام است که هر کس که در این مبحث در ادغام
محقق شود که در علم غیبیه است ادغامی را ادغامی ادغامی
کردم که ادغامی ادغامی میکند و ادغامی که ادغامی

[illegible]

صیغ و فصل بر الیوم او نام صیغراتی است که در
 این کتاب که یکی است چنانچه در کتب دیگر که در این
 و مدغم نمیشود هر چه در کتاب است آنرا در مدغم
 که اصل مدغم که در مدغم نیست بخاک نمیشود و در این
 و نام همه فراموش شده در میان و شفا و این مدغم
 مفقود است آنرا که در مدغم است و الیوم او نام صیغراتی است
 این است که در مدغم است و در مدغم است و در مدغم است
 صفات نهایت اول است آن که در مدغم است و در مدغم است
 که در مدغم است و در مدغم است و در مدغم است
 متصرف در رتبه بجا آورده و الیوم او نام صیغراتی است
 و در این کتاب که در واقع شود و الیوم او نام صیغراتی است
 آنرا که در مدغم است و در مدغم است و در مدغم است
 غرض و مختلف در صفات اول است آن که در مدغم است
 نماید

سایه همین کلمات را در اصطلاح قرار دایم صیغراتی است
 سیکویند و در مثال این مشرق نمیشود و اجتناب
 و نالت طائفه و دیدت و نالت و در این کتاب است
 و نالت از عام خلد نیست و سایر اینها
 متفقند که مشهور قول جمع است در این کتاب
 مذکور در این کتاب و در این کتاب باید که در مدغم است
 که صفت لطیف و استعدادی و صفت سده
 تا در این همس و محمود که کمال خود قرار داشته
 باشد و یا هم آن که از صفت خود خارج است
 در صفت خود که در این کتاب است و در این کتاب
 و مدغم نیست مذکور و در این کتاب است

و از کلمات
 احاطت و ذلت
 و کلمات
 اقامه و اقامه
 معنی

که قرآن خیره مشهورند اهل انرا بنام خدا بخیر القلکله مذکور
در اوقای حکم مذکور میشود و اما اختلاف بنابر مذاهب علمیه از قولهای
و احادیثی که در این باب واقع و باینکه در و غیره و بعضی از
فرا میباشند و جمع از اهل سنی و اهل اخص میباشند و اخص
جابر است و غیر قلکله مذکور شد و بعضی از اهل سنی
و اهل انرا بنام و در هر جا که واقع شود و بعضی از اهل سنی
و در اوقای حکم مذکور و بعضی از اهل سنی و بعضی از اهل سنی
با اخص میباشند و این مذاهب را در هر وقت از هر وقت
در این قول است و اندک از حکم مذکور و اگر چه که در نزد
و بعضی از اهل سنی و بعضی از اهل سنی و بعضی از اهل سنی
اما لم یکن و اما لم یکن و اما لم یکن و اما لم یکن

[illegible]

اگر بی موهنه که در حرف بجای است
 شوند و هم بر یک کلمه در نزد و بقیع مع العنه است
 و با اخفاة معر قلب در اخفاج قرار می گزیند
 بجز در یک مثل اجودک و سبع بجز در اخفاج
 منتقل از نون نزد و اتفاقاً قوم است چنانچه در علم
 هم ساکنه سابقه که در نزد و بعد و در چون
 هم صرخه در خروج اند از است چون نون ساکنه
 مقلوبی است مشهور در هم و هم و با هم شمرند در خروج
 نظیر به تبارش نون و هم قریب است و در قریب
 مع العنه قریب با فتنه و اندازد علم هم
 در چون نون ساکنه مقلوبی و نون ساکنه نزد و در نزد
 بود و در فتنه و در فتنه و در فتنه و در فتنه
 اخفاة را بطلان از اخفاة کردن و در نزد و در نزد
 دیگر

و در توفیق و ای
 حواصط از نون
 عنقریب است که قریب
 الخرج هم غنوی
 شفاست

و در اخفاة معر قلب در اخفاج قرار می گزیند
 بجز در یک مثل اجودک و سبع بجز در اخفاج
 منتقل از نون نزد و اتفاقاً قوم است چنانچه در علم
 هم ساکنه سابقه که در نزد و بعد و در چون
 هم صرخه در خروج اند از است چون نون ساکنه
 مقلوبی است مشهور در هم و هم و با هم شمرند در خروج
 نظیر به تبارش نون و هم قریب است و در قریب
 مع العنه قریب با فتنه و اندازد علم هم
 در چون نون ساکنه مقلوبی و نون ساکنه نزد و در نزد
 بود و در فتنه و در فتنه و در فتنه و در فتنه
 اخفاة را بطلان از اخفاة کردن و در نزد و در نزد
 دیگر

شکی نیست که
 شکی نیست که

موافق بودن آنها بجهت در غنای اخلاقی و غیر نزدیکی
 بسبب شایستگی آن بکار و خروج و اخلاقی نون
 ساخته و نمون نزد هوای و دوف بسبب است
 نه این قرب به دارد که اندک آن شوند و نه آن بعد را
 دارد که آنرا شوند بلکه تعلقت توسط اخلاقی میگرد
 و آنرا مستحق و علیم اشکال و هوای با القوی
 اما چون احکام نون ساخته مقبول و نون بگردد و در نزد
 و دوف بهی تمام شد شروع میکنیم که آنرا نقطه و قوت در
 نفس نفی و تزیین در نزد و کلمات و اوقات به آن متصل
 بر آنکه به باب تفریح و تفریح است چون رسول و یکی
 قوت است چون آنکه یکی هم سکون و واقع میشود در
 جای قوت شد آنکه یکی هم سکون فرستد چون آنکه یکی
 و با این نبود که باقی هرگاه و دوف مستقیم واقع شود و با

علیک را در هر سده ایضا قیاس است تا آنکه اشکال نون
 در میان شایستگی و نون خود باشد و آنرا به آنکه در میان
 به دوف است و دوف است و یکی هم را آنکه در میان
 یا مستقیم باشد به دوف و دوف است و یکی هم را آنکه در میان
 یکی هم را آنکه در میان است و در میان و مستقیم شد و
 ساخته به نون شده و نام جلالت هم شد و آنکه در میان
 نشان و نام هر قوت شد و آنکه در میان و آنکه در میان
 را آنکه در میان است و در میان است و در میان است
 و اشکال شایستگی و تفریح را را با شد و در میان است
 یا در میان است و در میان است و در میان است
 حالت و در میان است و در میان است و در میان است
 و در میان است و در میان است و در میان است
 بعینه اینک و هم علم و در میان است و در میان است

و آنکه در میان است
 و آنکه در میان است

و آنکه در میان است
 و آنکه در میان است

رب ارحم الراحمین در اصل ر می و ر می بودند تا که حرف مضاف
بود حذف کردند و رای م کوره س کنج شد و هر حرف و صمد
در اقل این که یا کردند و او را فرم کردند از هم که در اقل
شدند و چون مضاف و مضاف شدند همره این در
رج کلام م قطع کردیم یکی در اقل و قدیم از جمله شد
و همچنین است حال که آری با او این کلمه از جمله و صمد
ترتیب بود و ترتیب بودند تا که حذف کردند و همره را
در ابتدای وی در آورده اند و او را می را بصورت فرم
در آورده اند آری با او شد همره از مستقیم قیاس کردیم
که کلمه است و می باشد همره م قطع شد آری با او شد
هم چنین است آری از جمله و صمد ترتیب بود و را
از او هفت همره در اولی یاد کردند و او را بصورت فرم
در آورده

در آورده اند بعد از آن مستقیم قیاس کردیم که این همره
باشد همره در درج کلام م قطع کردیم آن از جمله شد یکی
در این امثلتهای بیت صمد امیکند قیاس نمودیم از جمله
هم که در درج و قدیم کرده بودند و حرف موقوف غیر است
باشد و حرف دیگر باشد درج صمد قیاس نمودیم که در
قیاس با یکی از جمله که مکه باشد از او در حالت و قدیم
ترتیب است مانند کفر و نیز در امتثال از جمله و همچنین
از جمله را یکی مکن م قیاس نمودیم باشد در حالت
وقف ترتیب باید کرد مانند غیر و غیر و غیر و غیر
و مانند این و اگر میان کمر و قیاس را و خود را و چون
مکن واقع شود باز ترتیب است در حالت و قدیم شد
از جمله که م قیاس نمودیم که م قیاس و در غیر و غیر
بیشتر و نیز در حالت و قدیم خوانده وقف بکلام باشد

و خواهم بگویم ترغیب نیست راه اگر وقت تمام کند که روشی
مستقیم باشد ترغیب نیست چرا که دوم قریب بود مستقیم
مکمل مدتها متوین ترغیب نیست از ترغیب تفاوت بود این یکی
مستقیم شد که روشی مستقیم است که تفاوت را از مستقیم
یعنی الخط و المروء و جهل و غفلة از ترغیب گفته اند خط باشد
مرا کوره کرده و ترغیب گفته اند بخت و دفع شده این راه بعد از وقت
استغفار چنانکه در هیچ درستی نیست زیرا که درش را مستقیم
عرونی استغفار است در تقی زار خواه عرونی استغفار مقدم بوده
باشد و غول سوخته در این دنیا عرونی استغفار و بخت است
چرا که المصداق و المصداق و المصداق و المصداق و المصداق و المصداق
مکمل این است که در حدیث آمده است که در حدیث
و وقت در المصداق و المصداق و المصداق و المصداق و المصداق و المصداق

از

از

عرونی استغفار است از راه و در حدیث است که در حدیث
و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
از راه و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
این حدیث است که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
رای باشد که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
تقی باشد که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
مکمل و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
بر بعضی از حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
بلکه در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث

پنج برین و بعد از آن که سب یا کلمه در اصفاح قرائه
 برین صوت و درین کون سب از قلم لغتی در آن
 کلمه بعنوان که اگر حرفی از کلمه متحرک باشد یا مکن من ختم
 و اگر ساکن باشد یا مکن و اگر از این کلمه ایست
 که چون قرائت بر آن مکن نیست که فاصله یعنی آیه است قرائت
 بر یک نفس تمام کنند تا جاست که توقف کنند در آن کلمه
 و معنی از حد محفوظ مانده و شنونده از این قرائت محفوظ
 کرد و تمام این وقف بعد از سب وقف نام و وقف
 کلمه دوم و وقف قبیل از وقف نام آن سب که از
 حیثیت لفظ و معنی نام بعد متعلق به بعد باشد و این
 در هر کس ایام و غیر دست مانده وقف در یک کلمه
 و در ابتدا و آخر کلمه بعد و وقف بر هم محفوظ است
 و این در آن آیه که در میان آیه نیز باشد وقف
 و این

بر آنجا که ابتدا از او کلام الشیخان این است وقف
 نام آن کلام تحقیق ۴ بعد و از آیه شیخ بدون
 لفظ از او وقف که میگویند زیرا که وقف در آن
 که نیست و بعد بده و ابتدا از آنجا که در
 این نیز در وی آیه و جز آن باشد مندرج در وقف
 بر هم از قضا هم محفوظ و ابتدا از او کلامی شود
 و وقف بر هم قبیل و ابتدا از او کلام هم بوفت
 این را وقف که میگویند برین معنی که لفظ نام است
 و معنی نام نیست و آن کلام تحقیق ۴ بعد و از
 جمله لفظ بدون معنی از او وقف میگویند زیرا که
 در لغت الله وقف میگویند به کلامی که در آن است
 و تا جایی که ابتدا از او بعد و مشق وقف بر آن
 و ابتدا از آن آیه که در میان آیه نیز باشد وقف

که آیه مداری از غنای روایت کرد و شب که در شب اول
مجلس آیه غدیر و از هر سه آیه است وقف می نمودند و مسکون
بجای می نمودند که لم آیه اگر قرآن مجید را وقف می کردند
و اجتهاد با آنکه گفته می شود و در باب انعام و وقف می نمودند
و در بعضی از اوقات می نمودند و آیه بیکر و در هر یک
اوقات و شب می نمودند و وقف می نمودند که از شب است
سبح و غفر و هر یک وقف می نمودند و شب می نمودند و در هر یک
اصطلاح را با بکریه یا شب می نمودند و در هر یک از بکریه یا شب می نمودند
یا در غیر کلام و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
علیه می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
با الحمد و اجتهاد به گفته و وقف به از هر یک می نمودند و در هر یک
بجای می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
مجید می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
مانند وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند

که در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
خود می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
مستحق در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
روان می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
و هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
ما جود می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
فراوان می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
ما جود می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
خدا می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند
عنه می نمودند و در هر یک وقف می نمودند و در هر یک وقف می نمودند

علیه مخصوص به مفتوح باشد در آن هم سه وجه است
اولی در توطئه و قصره و استقامت بر آنکه از آنجا که مدکور
باشد بر چهار نوع است نوع اول آن است که بعضی بگویند
 اول آن در بعضی وقتها که در بعضی وقتها که در بعضی وقتها که
 خطی که در هر دو باشد قیاسی در بعضی وقتها که خطی که
 قاف و بعضی مثلث است و در آن نوع هم خطی که در آن
 کثرت دیگر در بعضی که در آن وقتها که در آن وقتها که
 که جدا و در آن خطی که در آن خطی که در آن خطی که
 یعنی شنبه است تا فاصله که در آن خطی که در آن خطی که
 و از آنجا که در آن خطی که در آن خطی که در آن خطی که
 کردیم که جدا است از آنجا که در آن خطی که در آن خطی که
 و از آنجا که در آن خطی که در آن خطی که در آن خطی که
 در آن نوع یعنی در آن خطی که در آن خطی که در آن خطی که
 و آنست

حرکت است در وسط این حرکت در آن که در آن خطی که
 صوت در آن حرف که در آن خطی که در آن خطی که
 ثلث فتن است و ثلث فتن است و ثلث فتن است و ثلث فتن است
 مستطیل است و ثلث فتن است و ثلث فتن است و ثلث فتن است
 مستطیل است و ثلث فتن است و ثلث فتن است و ثلث فتن است
 که در آن خطی که در آن خطی که در آن خطی که در آن خطی که
 هم سرعت در ثلث فتن است و ثلث فتن است و ثلث فتن است
 در صوت و از آنجا که در آن خطی که در آن خطی که در آن خطی که
 همه قسم است و همه قسم است و همه قسم است و همه قسم است
 و همه قسم است و همه قسم است و همه قسم است و همه قسم است
 بهر الف و همه قسم است و همه قسم است و همه قسم است و همه قسم است
 از آنجا که در آن خطی که در آن خطی که در آن خطی که در آن خطی که

هم قفب بالف میکنند شوق ال اصل قول بود و او
حرف علم میوز بافتنی مستقیم قفب که اند بالف قال شد
و از اسم و آن جواب بداد که نظر کرد آن لغت با صلیح
قرائت که حرفه را قطع با کس میگویند و این در شوق
الان و در لاف و در علم است که گذشت که قرائت
حرفه بود و وقف بر قفب است و بعضی هم و او و حرف
میکنند و برای و او حرفه را با میکنند مثل
و این در قرائت حکم است که روات عام است و بعضی
جایای و بیکر اختلاف کلیات هم در جای و هر در
بعضی ثوابیات و عوالت و عوالت با بدل عینیه
با اینجای که گمراست بالف و یا بفرستند و
رضوان الله و از مثال این که غیر علم است (انعام)
در یک موضع نظر می نمود است و آن در سوره فاطر

شیرین الکلام الفوق یقع وکله هنرک را بلام داده و عمر خدا
حذف نموده و در حالت ابتداء التیسه الکلام الفوق خوانند
و بعضی هم الفوق خوانده اند مشهور نقل اول است و
لفظ ع و آ لا اولا در واقع کثیر تکریم و کنون لازم
می خوانند و دانسته و الله الکلم یا الفوق بفصل یا الکلم
در قرآن مجید وقف کثرت است و در هر سوره بعضی کلمات
که وقف در ایشان بیکر و در وقف کنند غیرست
و سهعت در اصطلاح قراة در کلام مجید و الله ایست علی
بنه روزگار کلمات مکتوبات خود هر سوره را خوانند
که باشد در مقام شان بهان خوانند نموده اند و الله
سواست و مستقیم قرار گرفته و بعد از تلاطم این می
بدی و مستغفرت یا رومی غایب و ان و حقن نظر
هر دوات قراة عشره نعمت و شش موهبت است

چند کلمه مفصل بیان میشود اول در قلم الکتاب در
 صراط الدین وقف نموده ابتداء بخت نماید وقف
 ورام است و پنج موضع در سوره لقمان است اول در
 حمله وقف نموده ابتداء بذهب التهم وقف
 بر سطح آن نموده و رفتن بکلمه نماید و وقف بر قاف
 ابتداء باین واصل القیامه و وقف بر واصل القیامه
 ابتداء بر الحکم الله و لدا هم وقف بر فعل اللهم الله و
 ابتداء بر مولو انتم احیاء هم وقف نماید هم و است
 و رسته موضع در سوره النمل ان اول وقف بر بر این
 متبعا و ابتداء بکلمه فی المشرقین هم وقف بر قاف
 باین الله و ابتداء بر کلمه نموده هم وقف بر تبا ابتداء
 بخت هم باین نماید وقف ورام خواهد شد و ک
 اول

موضع در سوره ان و وقف باین میون و ابتداء بکلمه
 و لا وقف نماید بخت خواهد شد و نشی موضع در
 سوره مائده اول وقف بر قاف الی یوم و انتقام
 و ابتداء بر کلمه انما الله وقف بر بخت
 و ابتداء بر کلمه بخت بر قاف الی یوم و ابتداء
 بخت الله و وقف بر کلمه الله و ابتداء باین
 الله هو المسبح ستم وقف بر الف و ابتداء بر لا یوم
 یا الله وقف نماید بخت است و رسته موضع در سوره
 النجم اول وقف باین میون و ابتداء بر کلمه و لدا
 هم وقف بر کلمه و ابتداء بر کلمه حدیثه هم و بر
 هم بخت و ابتداء بر کلمه صراط هم وقف نماید و است
 و هم موضع در سوره لقمان اول وقف بر قاف الی یوم
 و ابتداء بر کلمه بخت بر قاف الی یوم و ابتداء

اینست که در این کتاب
 آمده است که در این کتاب
 آمده است که در این کتاب

به المصحح این آیه وقف نماید بخت است و در موضع
 در سوره یونس اول وقف بر آیه اولیه و آیه
 بر خوف عبود و لا یخزنون تمام بر لغوم بقتلوا
 و ابتدا به آیه آخره وقف نماید بدعت است و است
 موضع در سوره هود اول وقف بر آیه شکر ترون
 ابتدا برای آیه اقول کم عندی کلام بر قرآن آیه و ابتدا
 بر لا اعلم الغیبیم بر اعلم الغیب و ابتدا بر اقول کم
 له وقف نماید بدعت است و دیگر یک موضع در سوره
 یوسف اول وقف در مقام میهن و ابتدا بقتلوا
 یوسف نماید بدعت است و دیگر یک موضع در سوره زمر
 اول آیه یستوی وقف کند ابتدا به آیه القلم است
 نموده بگذارد تمام وقف کند در حق یستوی بخت
 و ابتدا با جمعی کند بخت است و یک موضع در سوره
 ابراهیم

ابراهیم اول وقف در سوره ابراهیم بموضع نموده ابتدا
 کوفت کند بدعت است و بدعت در کلام خدا در هر جا
 در حق تبارک است و یک موضع در سوره حجر اول
 وقف بر نزول عید الله از نموده ابتدا با بخت بخت کند
 و است و دیگر یک موضع در حق تبارک الله است و است
 نموده ابتدا به آیه انین کند بدعت است و است
 در بر برای اول آیه به البیان وقف نموده ابتدا به
 صرح کلام کند تمام وقف کند در کلمه بین و ابتدا به
 شریف نماید بر وقف کند در کلمه بین تمام سجده و
 ابتدا کند بر له و است بدعت است و بدعت در کلام خدا
 و است و دیگر یک موضع در سوره کهف اول وقف
 کند بر و بعد از آیه فاولا ابتدا کند به آیه آخره و است
 بدعت و است و دیگر یک موضع در سوره طه و است

اولی در سوره کفر

در اینجا هم که لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
هم در اینجا هم که لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
بر عت است و بر عت هم حرام و دیگر یک موضوع در اینجا
نموده اول در اینجا لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
گفته به یونان و یونان و یک موضوع در اینجا لا اله الا الله وقف
گفته به یونان و یونان و لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
و یک موضوع در اینجا لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
مان و ابتدا گفته به لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
الغیران اول به لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
یا ان التشرک گفته به عت است و دیگر یک موضوع در اینجا
اول در لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
در است و یک موضوع در اینجا لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
گفته است و به لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
اول

اول در لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
در لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
و یک موضوع در لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
و ابتدا گفته است و به لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
گفته در لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
موضوع در لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
ناید به لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
ناید و در لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
عوض و ابتدا ناید به لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
در ابتدا اول وقف گفته است و به لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
و یک موضوع در لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
و یک موضوع در لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید
اول وقف گفته است و به لا اله الا الله وقف گفته است و به لا اله الا الله میگوید

[illegible]

شور و وقف جریئو متا انا انک سب که یعنی انفعی
که مشهور است بدان کرد فصل پس بدینکه ارای
جهدا مکان که وقف بنی است سه موضع در نوره است
اول که استغیو اب العبر و الصلوة وقف بنیست و ضعیف
اتم در سوره مذکوره در نزدیکی جوفنا که که آو فیه یسه
وقف جریئو است دوم که وقف بنی در سفوح الحرات
بعد از جوفنا اول است وقف بنی هم در بعد اتمه وقف
بنیست سوم یک موضع در سوره الی عمران تا ویر که مشهور
وقف بنی و در این صنف در سوره مذکوره وقف جریئو
در سوران و هم مکان وقف بنیست هر دو قریب
سوران اول که در حد کرم مستقیما بسفوح الحرات
جریئو است و وقف بنی در سوران مذکوره تا با سوره در
سوران تا سه موضع است اول که سفوح الحرات وقف

آن کلمه را در آخر هر کلمه می نویسد و وقف کردن در
 جایگاه آنم و در آن وقت شش می شود یعنی قاری باید در
 نزد جیم تا آن وقت که کلام تمام شود که کلمه مذکوره بحسب لفظ
 و کسب می خواند و هر کلمه ای که موقوف علیه می باشد
 بعد از آن خوانده می شود و معناه هر کلمه ای که وقف مطلق است
 تمام آن را در آن کلمه می خواند و در آن وقت که وقف
 مطلق می گویند و معنی وقف مطلق آن است که آن کلمه
 از هر صیغه قنای با لغت خود بوده و هر کلمه ای که وقف
 جائز است یعنی مانند را جمود می رسد عذمت الله تعالی
 و معنی وقف جائز آن است که طرف وقف و او را
 در میان تمام کلمات از هر لفظ و معنی تمام باشد
 و یا باشد و یا معنی تمام تر از لفظ باشد و وقف کردن
 و مانند او اولی باشد از هر صیغه و یک کلمه وقف می شود
 یعنی باید که وقفی جائز از آن زمان آن کلمه است آن زمان را

قرار بر هر کلمه می نویسد و معنی آن است که آن کلمه از هر
 لفظ تمام باشد و از هر صیغه تمام باشد و در هر وقت
 تمام باشد و در هر وقت باشد و در هر وقت باشد و در هر وقت
 لفظی وقف کرده باشند بهتر آن است که آن کلمه را ای و
 بنویسد و بروند و هر کلمه ای که در هر صیغه نوشته باشند نه
 وقف مطلق قرار داده اند و اگر قاری در آن وقت وقف کند
 آن کلمه را در هر کلمه ای که در هر صیغه تمام کرده باشد
 معنی آن را در هر کلمه ای که در هر صیغه تمام کرده باشد
 اختیار با قاری است و در هر کلمه ای که در هر صیغه تمام
 مذکوره و هر کلمه ای که در هر صیغه تمام شده اند آن وقف
 کرده است یعنی بگذرد از آن کلمه و آن کلمه است که آن
 کلمه تمام است هم از هر لفظ و هم از هر صیغه و اگر کلمه ای
 لفظی وقف کنند بهتر آن است که آن کلمه موقوف علیه بنویسد

[illegible][illegible]

م ت ط و ق لا ا ق م علامت وقف لازم است که
 چنانچه گفته شد هم که وقف معلوم است که علامت آن ط
 است هم و وقف جاریست که علامت آن هم است علامت
 وقف محو نیست که علامت آن است هم و وقف موقوف
 که پس است همی است ششم و وقف بنوین است که علامت
 اش علامت است چنانچه گفته شد آن یکی قبل از این که گفته
 شد اگر در وقف یا در وقف یا در وقف لازم آمده و موجب
 بر موقوف حدیث است نه اگر در وقف یا در وقف یا در وقف
 لازم نیست علامت آن که در وقف یا در وقف یا در وقف
 علامت است چنان و وضع است و چنانچه بعضی از وقفین وضع
 دیگر در وقف یا در وقف یا در وقف یا در وقف یا در وقف
 وضع فرموده اند و بعضی آن سرخ سبز سبز و ک
 هم علامت است اندک از این بانه چنانچه در وقف یا در وقف
 صوت بهیچون قطع لغز در که فی قطع صوت و قطع
 نلی

لغز بعد از آنکه رود بگذرد و وقف هم چنان صورت دارد
 اما تسبیح در جای نوشته میشود که میان دو کلمه معنی باشد
 و علامت معنی آن در کلمه است نقطه سه مرتبه است که از نون و
 ق فی معنی آن آورده اند و در صورت اول و وقف در آن
 اول و سه چون در ربیع معنی که بنابر آن است معنی علامت
 شود و از آنکه در معنی دو ایکنه در آن ربیع و وقف نود و سه
 که بنابر علامت و وقف در معنی و علامت و حسب بنابر این
 مقام نوشته شود که در وقف در آن قبل از علامت و سه علامت
 از علامت و سه که وقف در آن علامت و سه علامت و سه
 و وقف در آن علامت و سه در جای نوشته میشود که میان دو
 وقف در آن اختلاف بخوبی علامت و سه قرار داده و در دیگر وضع
 کرده اند از آنکه میان سه و سه و سه و سه و سه و سه و سه
 علامت و سه علامت و سه علامت و سه علامت و سه علامت و سه
 علامت و سه علامت و سه علامت و سه علامت و سه علامت و سه

[illegible]

از حیقت روح و اصحاب کشف و ذوق و غیره می گویند و
آن سیدان عظیم الشان و عظیم القام اجابت از این سؤال
و انشای بجز این و علم فراوان بدانکه صیغه این آیه
نشان گوشت بر این بفرموده اند و اینست و بسبب عدم کفایت
الفاظ در بیان معنی و روح آنرا تمام اینها مستطیع است و
بقول ایشانست معنی و روح آنرا
همین درم میگویند که آنچه قوال اول است باین تقدیر چون
حق تعالی در مقام حق تعالی و بدین انداز بیان میفرمودند که
حدیثی در حدیثی که از او بریده و او را بر حقیقت و آنکه گفته
است و آن تعبیر را که در کتاب میخوانی و در حدیثی که او
میفرموده و در حدیثی که از این راه بجا می آید متناظر گفته
بلکه در حدیثی که میخوانی و در حدیثی که از این راه بجا می آید متناظر
متفق الا باین بعد از آنکه در حدیثی که از این راه بجا می آید متناظر
و از اینجاست که از این راه بجا می آید و در حدیثی که از این راه بجا می آید متناظر

حضرت روح فرشته ای رفته را در دست گرفته و گفت بعد از این
 منم بدو را و او را کشف حال احوال بگفت و در وقت
 و حقیقه روح ۴۰ سالگی عبدالمطلب را بعد از آنکه در منظم
 بماند آن جنود داده و منجم قیامی که بمسند ظهور فرشت
 و بزبان که بار ارفیه روح حقیقه روح را حسب الامر خبر
 رسیدگی که او عالم بعد از آن غیر مبین که است و در این عالم
 حضرت رسول ص و حضرت فاطمه علیها السلام را در احوال علیات
 و فیوض مبدء الانزال طراوت یافته در جات حضور برادر
 برکنیده حضرت و مات و اجبه به احوال پیش در اعتقاد
 در وقت ملک این عالم در خانه و دیگر آریته و استنق و فائز
 و منافع آن کجک ای و در آن انداخت برکنشده چون
 کور بنیاد و بنیاد بر آن تیره و چو رسته بعد از آنکه
 سعادت گریه حضرت امی برای که نگذارد این امر موجب غمی و
 رفیع و فائز اعدا انگیز فرمودند و دیگر نیز گفته اند که بسبب

[illegible]

[illegible][illegible]

صورت است مشفق و غیره و تا دوازده خوانند و ^{حفظ}
و وقوف این حق است که هر کس که این کلام را بیاد آورد
اما احببت به بیت هرگز از خدای عز و جل صدقه ندانم
نکات نظر بقول فوقه ای که در قرارداد احببت
این است که وقتی راجع به آن کنند که هر چه بعین و
عین بقوله تسع اربین محمد بعد از هر روز است شش اربین
محمد و کافی به بعین محمد و عین بعد از این کلام
منوجه شد از یک من خود او را می بیند و از این من که از آن
چنان است هر که قرار است کند کلام خدا را به وضوح است
که هر چه خدا را داده اند و حشرات از همه معجزات
منورات از همه عین بعین قرار است منوره اند و نور
نور منوجه شد از آنکه او را به او آید و او را به محفوظ ماند
از همه رب اوقات و کرد و کار و نبی و خدا را به هر چه از آن

[illegible]

[illegible][illegible]

من كتاب الفاي الزلز على قبيل الصافي
صلى الله عليه وآله فلك الحمد لهذا العالم اجعلنا
مؤيدك ومعينك بهم واجعله انساني
قريب وانساني حميرك واجعلني من
توحيده بكل اية قرآني راجع في علو
عليه امين رب العالمين هو دعوى لبراه
متم ليدركه بن صبح واد فله ان يله ارحم وبت اوص
ثم يمان لبراه مست جزيه بنت ومارا وانه ليفيد ان
ان بودركم بكنه اي بنشماره وانه في قواعد قرآن و
سوانح ان سوانح قرار است قرآني غرضه ارجوع الى السلام
ايضا بهلك الاجرة القيا بران ما صحت خوارق الله تعالى
ان ان اختلاف برودة وخرق اخرت كلك شود وروى
منقطع ما لا يكون الا من اعلم الله قلبه بكم وكنه كلك

مستطوره قمره روبرو جان بخت

بسم الله الرحمن الرحيم

در کتب عظم نام نور و شمس و زلفه ای که در کتب
بر رویان مستطوره ای و با نام

بجای هر یک از این کتب
در کتب عظم نام نور و شمس و زلفه ای که در کتب
بر رویان مستطوره ای و با نام

بر رویان مستطوره ای و با نام
در کتب عظم نام نور و شمس و زلفه ای که در کتب
بر رویان مستطوره ای و با نام

در کتب عظم نام نور و شمس و زلفه ای که در کتب
بر رویان مستطوره ای و با نام

مستطوره قمره روبرو جان بخت
در کتب عظم نام نور و شمس و زلفه ای که در کتب
بر رویان مستطوره ای و با نام

در کتب عظم نام نور و شمس و زلفه ای که در کتب
بر رویان مستطوره ای و با نام

در کتب عظم نام نور و شمس و زلفه ای که در کتب
بر رویان مستطوره ای و با نام

در کتب عظم نام نور و شمس و زلفه ای که در کتب
بر رویان مستطوره ای و با نام

در کتب عظم نام نور و شمس و زلفه ای که در کتب
بر رویان مستطوره ای و با نام

در کتب عظم نام نور و شمس و زلفه ای که در کتب
بر رویان مستطوره ای و با نام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

408

100

هو الله تعالى في شانه

لَكَ الْحُكْمُ يَا ذَا الْجَوَدِ الْحَدِّ وَالْعَدْلِ
تَبَا لَكَ تَعْلَى مِنْ تَشَاوَعِ

م الصلوة والصلوة على بر الله محمد وعترته عليهم السلام
الحق بکینه والتمایح گفته میشود که قرآن عظیم آن در
یاد عیبت عمیق در شیخ خوانی و در حکایت آن مستعدی از صوفیه
صدقت اگر تحقیق است کفر با بر آید و در است است
خود حضرت رسالت به هم معنی از خواص اولو
نقد که عاقلان آن منقول به بروج معقول بخواج
و خواص رسیده اند از جمله که به صاحب کفای
نقد که انجم البیان فافند که بر موسی و غیره قدس
افند و حسب اشاره بعد از آنکه از قدر و قدر و تر
سوده سوره مبارکه قدر کرده است و بقیه التوحید ترشیه که نویسد
از آن که عبارت است از توحید و توحید که عالم و ملک است

عقیده است که در و در التوحید از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و از آنکه نقل شده که هر که قرأت کند سوره فاتحه الکتاب به حدیث
باشد که عثمان قرآن به عز و کرامت کرده باشد و چنان باشد که به
حضور و مؤمنان صدق بر بنا باشد که بای که چنان که در
به قدرت او است و مؤمنان به حدیث در روز و کبریا و نور باشد
این سوره و این سوره را هم التوحید خوانند و بسبب اشعار هم
میگویند و در تفسیر این سوره ای قرآن است و خوانند
این سوره هر چه سوره الکنه از خدای عز و جل است و این
شود و تفسیر همه در این است و این است و این است
مردی است که حضرت حق تعالی را تبارک و تعالی
اختصاص داده و این سوره را با قرآن قرار داد است
که فرموده است و لقد ایتناک بسبعاً مرثیه
و التوحید العظیم و این سوره بر هر کس که در تفسیر توحید
چراست که در این توحید و توحید و توحید و توحید

و در این مرتبه که با آن حضرت شرکت نداشتند و آن حضرت سید عالم
که در این آیه از آن آیه که در هر یک است و در حقیقت هر که
قرآن را هر یک قلمیت کند این سوره به عقیده درست که عبادت
از منوال آن حضرت رسول علی الله و آله و عیبه علیهم السلام
و امور شریفه و امر و نواهی عبادت است و هم ایان بظاهر و باطن
این سوره داشته باشد حقیقتا و در ایاتی هر حرف ده حسنه باشد
که هر حسنه بهتر از تمام دنیا و فیهاست از انواع بار و اعیان
معنیها و هر که آنها را کند وقت فراغت دیگری ثواب باشد
حسنه خوانند و در این سوره هر که مرتبه
در کوزه بولسینه و کتبت از آیه باب باران ثوابی که بزرگان
روی خفیه به آن آیه ثوابی که در جمیع علمها نجات
یا بند و اگر کسی بود در کتب باشد و قدری از آن آیه بخواند
شفا یابد و این سوره با نوازه قرآن و در روایت دیگر آمده که بزرگان

علم

عظمه این سوره بخوانند و در دست بر کف خود در این سوره
و روی خود را مالند و در چشم و در دست و پایی چشم و در دست
و پایی چشم و در دست و پایی چشم و در دست و پایی چشم
سر عینه و از آن کند آن حاجت بر آورد و میشود و اگر در
معنی گفته اند که برای فضل و عزت است و در بخت و قرآن نیست
از جهت آنکه آیات قرآن مکرر واقع نمیشود و معنی گفته اند که از
جمله قرآن است آن را از این آیه که ما چون الله تعالی را طعام گفته است
و این سوره میفرمود و دیگر گفته با چای قرآن را میگوید که الله گفت
ایستاد و آیات مکرر واقع میشود مشرقی آیه و دیگر گفته
ما که در سوره الرحمن آیه الله که در سوره نجات با چای قرآن
قرآن است و ایضا گویند که او را عالم حق و این و ملک است
و نیز گویند که او را موجودی است که عالم است و این عالم را
از علم گفته اند و علمش نیز را گویند و این عالم که حق موجود
باشد سوره الله تعالی است و وجود ذات و الله عالم و معنی این سوره

سوره بقره فاتحه الكتاب گویند و بعضی هم شفع الله گویند
اگرچه فاتحه الكتاب گویند از بردن سبت که در اول همه
سورهای قرآن سبت و ام الكتاب می گویند از بردن
در همه سورهای قرآن سبت اما بسم الله از بردن
گویند که این سوره آیه سبت و این که با هر فرد آمده است
از آن جهت که کلمات آن هجاء بعبر می خوانند و بعضی
گویند بسم الله الرحمن الرحیم و دیگران گویند یا کتبنا و دیگر
گویند یا کتبنا و گویند یا هذا الصراط المستقیم و باز
گویند صراط الابرار و گویند علیهم السلام و بعضی
المعظمه این بسمه این فاتحه الكتاب سوره سبت کند
قرآن فاضلترین همه سورها و ابرون گویند و نام برترین
همه ای نعمه درین سوره سبت و از بردن این کفایت اندازد سوره سبت
که در این سوره هفت حرف می باشد و این هفت حرف برای
سوره سبت شد شج خ ش ذ ظ ف و این سوره

گویند قرآن کریم

طیبه

طیبه سبت سبت و چون میگویند تغییر این سوره گفته
کنند و اندیشه کندهای عود و سترایه و کباب و کبابهای
و این که پی الحکم میگردان سترهای سبت و از بردن
و تن در ستر دادن و روزی و دادن ستر و حضرت محمد
و شفقت تو بر بنده و ستر از ستر حضرت محمد کرد
که خاتم انبیاست و خدای تعالی این جهان و آن جهان
از بردن او فریاد است و دیگر میگردان سبت که زبانها
نماند بدون او و سبت و ستر و ستر و ستر و ستر
و ستر و ستر و ستر و ستر و ستر و ستر و ستر
سبکتر و در اینها در سبت انداخته از حضرت پیغمبر
هر آن که که از امت محمد بود و سبت سبت سبت سبت
کار کنند که با اکنون رسیدیم و این توان دانست و بر
مسلمانان از این جهان بدون رود و ستر و ستر
با رختان سبت که گفته که پیغمبر را دیدند و با او گفت

۲۴۴

کتابخانه عمومی
خان قاضی عیسیٰ
نقصہ ایما
مجلد دوم

فان كان من جنس
فان كان من جنس
فان كان من جنس

الف واد
مرکز وادی
نام واد
سنگین واد

تا و دالت حاتم و ابن
گشتن کا کھان مکان آمد

کلام یونان را که از خوا
صای آن صاف زبان آید

مراد علی
فوتن مرزا
مالی مراد علی
عبدی

مراد علی
فوتن مرزا
مالی مراد علی
عبدی

